

از دیوهای ودایی تا ضحاک شاهنامه

مهدی نوروز^۱

زهره سرمد^۲

چکیده

یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هایی که در قالب شاهنامه فردوسی ظهور کرده، اژی‌دهاگ یا ضحاک تازی است که به نظر می‌رسد شکل تکامل یافته گروهی از خدایان کهن هند و ایرانی در کتاب وداهاست. ضحاک پس از ظهور زردشت و با توجه به باورهای نوین جامعه به صورت یکی از شاهان مهاجم بابلی درآمد و در آثار حماسی، از جمله شاهنامه فردوسی در چهره دیوی سه سر جلوه‌گر شد. این پادشاه اژدهاوش در نغمه‌های مذهبی ریگ‌ودا چندین هم‌تا مانند «وریتره»، «اهی»، «ویشوروپه»، «پنی»، «داس»، «کانسه» و «وله» دارد، اما شخصیتی که فردوسی در شاهنامه از این چهره ارائه داده، بیش از همه به ویشوروپه نزدیک است و همسانی روایت در میان این دو اسطوره قوی‌تر به نظر می‌رسد. به این اعتبار، آنچه در مقاله حاضر کاویده خواهد شد، نقد و تحلیل همسانی‌های روایی میان داستان ضحاک در شاهنامه و دیوهای ودایی با تأکید بر ویشوروپه است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

کلید واژه‌ها:

اسطوره، ضحاک، ویشوروپه، شاهنامه فردوسی.

^۱ - گروه زبان و ادبیات فارسی واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور - ایران. (نویسنده مسؤول)

mahdinovrooz@yahoo.com

^۲ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام ره، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران - ایران.

پذیرش: ۹۵/۰۸/۲۲

اعلام وصول: ۹۵/۰۶/۲۰

مقدمه

«ضحاک» یکی از شاهان اسطوره‌ای حاضر در شاهنامه فردوسی است که با تسلط بر ایران، به مدت هزار سال این سرزمین و مردم آن را به تباهی کشاند و قوانین اهریمنی را در سراسر آن حاکم کرد. خوانش پارسی این نام «دهاک» است که برخی از پژوهشگران معنی آن را «ده عیب» دانسته‌اند. (پورداوود، ۲۵۳۶، ج ۱: ۱۸۹) بسیاری معتقدند «در بررسی‌های زبانی پژوهش در نام‌های خاص از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل به شمار می‌آید. درک صحیح صورت‌های اصلی و قدیم نام‌های خاص، مستلزم شناخت عناصر بسیار همچون وقایع تاریخی، دین، اساطیر، نوع و شیوه زندگی، عقاید و باورهای خرافی و جادویی قوم یا ملتی است که این نام‌ها را برای اشخاص، مکان‌ها یا پدیده‌های خاص به کار برده‌اند». (جلالیان چالشتی، ۱۳۹۳: ۱۴) این شرایط در تحلیل درست ساختار نام ضحاک و پدر او مرداس هم، دیده می‌شود. درباره ریشه‌یابی این نام دو نظر ارائه شده است: «برخی برآنند که این اسم از دو جزء تشکیل شده است: «مر» ریخت کوتاه‌شده «مار» و «داس» برگرفته از همان «داس» ودایی از دشمنان بومی آریان‌های هند است. برخی دیگر نیز، بر این باورند که جزء اول این اسم «مرد» و جزء دوم آن «اس» است و «اس» ستاکی کهن است در معنی خوردن و مرداس در لغت به معنی آدم‌خوار است و این نام از آن جهت که دهاک روزانه مغز دو جوان ایرانی را خورش می‌کرده، به عنوان لقب ضحاک قرار گرفته که بعدها به صورت پدر او در روایات جلوه‌گر شده است». (کزآزی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۷۴) ضحاک یا همان «اژی‌دهاک» در روایت‌های اوستایی مخلوقی اهریمنی معرفی شده که برای تباهی جهان خاکی پدید آمده است. پدر او، مرداس، در شاهنامه یکی از نیک‌مردان و مادرش، اوذاگ، یکی از ماده‌دیوان روایت‌های زردشتی است. همتای برجسته ضحاک در اسطوره‌های ودایی «ویشوروپه» فرزند «توشتری»، صانع آسمان‌ها می‌باشد.

برخی از محققان ضحاک را نمونه‌ای از ستیز و جدال‌های عناصر طبیعی می‌دانند. در نتیجه، این شخصیت نمادی از خشکی و کم‌آبی است. (مدرسی، ۱۳۸۷: ۲۲۶) هسته اصلی اسطوره ضحاک مربوط به نبرد همیشگی میان نیکی و بدی است که از آغاز تا انجام آفرینش بوده، هست و خواهد بود. با توجه به این توضیحات، هدفی که در این تحقیق دنبال می‌شود، نقد

و بررسی وجوه اشتراک و افتراق میان شخصیت ضحاک در شاهنامه و اسطوره‌های هندی به ویژه «ویشوروپه» می‌باشد. روش پژوهش نیز، از نوع توصیفی - تحلیلی است.

نگاهی به شخصیت ضحاک در شاهنامه

در شاهنامه فردوسی، ضحاک پسر مرداس و مردی از دشت سواران نیزه‌گزار معرفی شده است که او را به واسطه داشتن ده هزار اسب تازی زرین ستام، «بیور اسب» می‌خوانند. او نخستین کسی است که رسم شوم پدرکشی را بنا نهاد و به واسطه شکم‌بارگی در دام ابلیس افتاد. ضحاک در دورانی که اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور ایران آشفته بود و جنگ‌های داخلی بیداد می‌کرد، از سوی مردم ناآگاه ایران و به امید بهبود وضعیت به پادشاهی برگزیده شد، اما با روی کار آمدن این شاه تازی اوضاع ایران آشفته‌تر شد و میراث باقی‌مانده از گذشته هم، روی به زوال و فترت نهاد. فردوسی در توصیف این شرایط می‌گوید:

پراگنده شد کام دیوانگان	نهان گشت کردار فرزندگان
نهان راستی، آشکارا گزند	هنر خوار شد، جادویی ارجمند
به نیکی نرفتی سخن جز به راز ...	شده بر بدی دست دیوان دراز
جز از کشتن و غارت و سوختن	ندانست جز کژی آموختن

(فردوسی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۵۱)

ضحاک بر روی شانه‌های خود، دو مار سیاه از بوسه‌های سرد شیطان داشت که «خورش این ماران، مغز جوانان بود و این فریب از سوی اهریمن نابکار بود». (عنصری، ۱۳۹۰: ۴۳) البته، واضح است که هدف اهریمن از پی‌ریزی این نقشه، از بین بردن قوه خرد و اندیشه در میان زنده‌ترین رده سنی جمعیت ایران زمین بود؛ زیرا با از میان برداشتن هوش و خرد جوانان، دیگر کسی برای خیزش انقلابی و برچیدن بساط ستم و پلیدی باقی نمی‌ماند.

چه کهنتر چه از تخمه پهلوان	چنان بُد که هر شب دو مرد جوان
همی ساختی راه درمان شاه	خورشگر ببردی به ایوان شاه
مرآن ازدها را خورش ساختی	بکشتی و مغزشش پیرداختی

(فردوسی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۵۲-۵۱)

ضحاک نه خود آرامش داشت و نه در زمان او دنیا روی آرامش به خود دید. «او از برجسته‌ترین نمونه‌های طبایع نابکار بود که دنیا را در محنت و تباهی افکند و خود نیز، لحظه‌ای آسایش و قرار نداشت، هر چه بیشتر در بیداد می‌کوشید، رنجش افزون‌تر ... و بر کشتار و ستم حریص‌تر می‌شد». (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۲۶) بنابر اشاره شاهنامه، پس از گذشت هزار سال از پادشاهی ضحاک، بر اثر تشویش‌های درونی، آشفته‌گی‌های ذهنی و اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی، مرد تازی رؤیایی دید که بر بنیاد آن، بر کشتار بی رحمانه خود افزود. ضحاک در خواب دیده بودسه جنگجو با گریزی گاوسر بر سرش کوبیدند و او را در بند به کوه دماوند بردند. به این اعتبار، دست به کشتار کودکان زد که می‌توانستند تعبیری از رؤیای نابسامان او باشند. ضحاک تازی درمانده و مستأصل در پی چاره‌ای بود. از این رو، محضری ترتیب داد که بزرگان کشور به حُسن سلوک وی گواهی دهند. در این میان، کاوه آهنگر که هفده تن از هجده فرزندش خوراک مارهای سیاه‌شانه ضحاک شده بودند، برای نجات آخرین فرزند خود به کاخ پادشاه ستمگر رفت و با دیدن این همه ظلم و تظاهر و ناعدالتی، محضر را پاره و چرم پاره آهنگری خویش را بر سر نیزه کرد و با یاری فریدون فرخ خیزشی ترتیب داد و ضحاک ماردوش را از اریکه شاهی به زیر آورد و اینگونه سیطره حکومت اهریمنی او به پایان رسید. «در شاهنامه فردوسی، فریدون، ضحاک را در کوه دماوند به بند کشید که هم‌اکنون نیز، در بند است». (ذبیح‌نیا عمران و اکبری، ۱۳۹۲: ۴۷۹)

برخی پژوهندگان بر این باورند که سرگذشت پیشدادیان بیانگر تکامل و پیشرفت نوع بشر و تقسیم نژاد بر زمین است و دوران ضحاک به منزله هزاره‌پلیدی و آمدن فریدون، دوران غلبه نیکی بر بدی است. «حکایت ضحاک که فردوسی او را از نژاد عرب شمرده، دلالت بر غلبه موقتی نژاد سامی، از نژاد آتلانتی، بر نژاد آریاست و نشان‌دهنده فریدون بر تخت سلطنت، غلبه مجدد نژاد آریا را بر نژاد آتلانت تمثیل می‌کند». (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۱۰۵)

این شخصیت اسطوره‌ای از سوی فردوسی به کار گرفته شد تا از راه نمادسازی، مردم ایران را برای راه‌اندازی جنبشی ضدتازی ترغیب کند. با این وجود، پیش از این نمادسازی، آیا می‌توان نشانه‌های ضحاک را در فرهنگ‌های دیگر هم، جست؟ بی‌تردید برای بازشناخت هرچه

بہتر اسطوره‌های ایرانی باید نیم‌نگاهی به اسطوره‌های فرهنگ‌های نزدیک دیگر همچون هندوستان، داشته باشیم. «اسطوره‌های ایرانی جایگاه بسیار فراگیری در فرهنگ و تمدن این مرز و بوم دارند. اساطیر ایرانی میراث مشترک اساطیر هند و ایرانی و فراتر از آن، هند و اروپایی است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۶: ۶) و در این بین، «ریگ‌ودا کهن‌ترین اثر مکتوب هندواروپایی است ... و بهترین منبع برای مطالعه اساطیر کهن هندو ایرانی است. دوره‌ای که هنوز هندی‌ها و ایرانی‌ها کاملاً از هم دور نشده بودند». (بهار، ۱۳۸۱: ۵۶۱) به این اعتبار، به نظر می‌رسد که می‌توان رد پای ضحاک را در اسطوره‌های هندی مستور در ریگ‌ودا یافت. در این اثر، با چند شخصیت اسطوره‌ای روبه‌رو هستیم که ویژگی‌های مشترک بسیاری با اسطوره حاضر در شاهنامه دارند.

نمودهای ضحاک در ریگ‌ودا

نمودهای اسطوره ضحاک در متون ودایی از بن مایه‌ای کهن برخوردار است که شکل‌گیری آن را می‌توان به دوران همزیستی اقوام هندوایرانی نسبت داد. چنانچه امیل دورکیم، باورها، دین و به تبع آن، اسطوره را موضوعی برساخته و برخاسته از جامعه اقوام اسطوره‌ساز می‌داند. به این اعتبار، او دین و اسطوره را به میزان بالایی، اجتماعی تصور می‌کند. (دورکیم، ۱۳۸۳: ۱۳) اوضاع اقتصادی و اجتماعی اقوام کهن هند و ایرانی و تأثیر شرایط آب و هوایی بر روند وضعیت دامپروری آن‌ها، نقش مهمی در پیدایی اسطوره‌های باران‌زایی و خشک‌سالی داشت. «می‌توان گفت که همه این باورها و اسطوره‌ها، انعکاسی از گرمای تابستانی و بیابان‌های خشک ایران است» (اردستانی رستمی، ۱۳۹۴: ۶۱) و کسانی که در ایران و هند مسؤول انجام مراسم عبادی بودند، می‌کوشیدند تا با آتکا به این روش‌ها «نیروی حیاتی فروکاسته آب را بدان بازگردانند». (بویس، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۵) با بررسی متون ودایی می‌توان به این نتیجه رسید که اسطوره‌های ضحاک و فریدون نمونه‌ای از ستیز و جدال‌های عناصر طبیعی هستند که بر روی پیشبرد اقتصادی مردم آن روزگار نقش بسزایی داشته‌اند. بر این اساس، ضحاک نماد خشکی است و شهرناز و ارنواز که در اسطوره‌های هندی به صورت گاوهای شیرده ظاهر شده‌اند، نماد ابرهای باران‌زایی هستند که به وسیله «تریت آبتیه» یا همان فریدون شاهنامه آزاد می‌شوند.

در اسطوره‌های ودایی چند نیروی اهریمن به عنوان مظهر خشکسالی شهرت دارند که از آن جمله می‌توان به «وریتره‌ها»، «اهی»، «پنی»، «وله»، «داس» و «ویشوروپه» اشاره کرد. این دیوان، گاوهای ماده‌ای را که مظهر ابرهای باران‌زا هستند به اسارت خود درآورده‌اند و در پایان به وسیلهٔ «ایندرا» که همان کهن‌نمونهٔ فریدون شاهنامه است، از پا درمی‌آیند و گاوهای ماده، نجات پیدا می‌کنند. (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: مقدمه/۷۹) میان این نیروها و ضحاک ارتباط‌های شگرفی به چشم می‌خورد، به طوری که می‌توان ادعا نمود که اژی‌دهاک در اثر پیکرگردانی اسطوره‌ای به شخصیتی انسانی و ملموس در شاهنامه بدل شده است.

۱- وریتره

یکی از جلوه‌های ضحاک در اساطیر ودایی، وریتره است. وریتره‌ها گروهی از دیوان به نام «وریتره»، «شوشنه» (Sushna)، «نموچی» (Namuchi)، «پیرو» (Pirpru)، «شمبره» (Sambara) و «اورنه» (Urana) بودند که مظهر بیدادگری و ویرانی به شمار می‌رفتند. این دیوان در جو زمین حضور داشتند و مانع ریزش باران می‌شدند. بنابر سروده‌های ریگ‌ودا، وریتره‌ها به دست ایندرا از بین رفتند. به باور دومزیل، ایندرا در ریگ‌ودا بهترین و رترهن و سرمشق دیگران است و از برای پیروزی بر باشنده‌ای دیوی، که ظاهر وی مشخص نیست، اما نام او به صورت مار بزرگ ورتره و وریتره صورت تجسم یافته، مأمور شده است. (دومزیل، ۱۳۸۳: ۱۶۳)

وریتره، دیو خطاکاری بود که بر فراز کوهی بلند در ابرها مسکن داشت. او فرزند عنکبوت‌مانند «دانوه» (Danava) بود و ایندرا در حالی که از شراب «سوما» (Soma) مست بود، با یاری مینو، تجسم خشم، وریتره را چون تبری که درخت را می‌اندازد، به قتل رساند و به «وریتراهن» مشهور شد. (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: ۲۵، ۳۳، ۴۴، ۶۱، ۶۳، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۲۶) ایندرا با کشتن وریتره رودخانه‌ها را به جریان درآورد و توانست گلّه‌های گاو (ابرهای باران‌زا) را از دست او نجات بخشد. (همان: ۲۰۲، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۸۹) به این اعتبار است که ایندرا در نزد هندوها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و او را باران‌بارنده و شکست‌دهندهٔ دیو خشکسالی می‌خوانند. (ایونس، ۱۳۷۳: ۱۸) در شاهنامه نیز، ضحاک با سیاست‌های اهریمنی خود، پلیدی و تباهی را بر

ایران حاکم کرد تا اینکه فریدن و کاوه با همکاری مردم، علیه او شوریدند و پس از دستگیری و عزلش از حکومت، وی را در کوه دماوند زندانی کردند. همچنین، دختران جمشید از یوغ اسارت درآمدند و نجات پیدا کردند. چنانچه پیداست، روایت فردوسی در شاهنامه به میزان قابل توجهی زمینی تر است و از عناصر اسطوره‌ای داستان تا حدود زیادی کاسته شده که این موضوع، باورپذیری روایت و نیز، برقراری رابطه با آن را از سوی مخاطب آسان‌تر می‌کند.

۲- آهی

از سوی دیگر، در ریگ‌ودا با دیوی به نام «اهی» (Ahi) روبه‌رو هستیم که صورت ملفوظ خود را در واژه «اژی‌دهاک» حفظ کرده است. اهی نیز، یکی از دیوان اژدهافش خشکسالی است که در آسمان (فضا) از ریزش باران جلوگیری می‌کرد. با استناد به وداها، اهی در بن غاری که در زیر آب‌ها فرورفته بود، منزل داشت و ایندرا (ای قهرمان با دلاوری خود، او و منزلگاهش را از بین برد. در این باره آمده است که «ای اندرا (ایندرا)، ای قهرمان، تو با دلیری خویش «اهی» با عظمت را که در غاری مخفی شده بود و در پنهانی به سر می‌برد، و آب‌هایی که منزلگاهش بود [و] او را پوشیده بودند، و در آسمان (فضا) مانع از ریزش باران بود، از میان بردی». (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: ۶۰) به این دلیل، «در هند شکست اژدها یا اهی موجب رهاشدن آب‌ها و رهایی از خشکسالی ... می‌شود». (هینلز، ۱۳۸۵: ۱۵۵) این دیو نیز، به مثابه وریتره عمل می‌کرد و مانع سرسبزی و رفع قحطی و خشکسالی می‌شد که سرانجام با دلیری‌های ایندرا از بین رفت، چنانچه، با حاکم شدن ضحاک بر ایران زمین روزهای طلایی ایرانیان در زمان جمشید جم از بین رفت و تباهی و سیاه‌روزی بر این سرزمین چیره شد، اما پس از گذشت هزار سال این طلسم با شورش کاوه و راهبری فریدون (ایندرا) شکسته شد و دوران شکوفایی و بهروزی (پایان خشکسالی) آغاز گردید. نکته دیگر آنکه، بسیاری شخصیت ضحاک را نمادی از اژدهای سه‌سر می‌دانند که این امر، می‌تواند نشان‌دهنده پیوند میان این دو دیو باشد.

۳- داس

همتای دیگر ضحاک در وداها، ازدهای سه سر و شش چشمی به نام داس (Dasa) است که بنا بر روایت‌ها، گاوهای ماده شیرده‌ای را که مظهر ابرهای باران‌زا هستند، به اسارت خود درآورد. داسیو (Dasyu) یا داسه‌ها به اقوام بومی ساکن هند گفته می‌شد. این اقوام در تصور آریان‌های هندو به منزله دیوان به معنی ضد خدا بودند؛ همان‌طور که آریان‌های فلات ایران بومیان این سرزمین از جمله کادوسی‌ها و تپوری‌ها را دیو می‌خواندند. (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: ۶۳، ۲۸۱، ۳۳۵، ۳۸۱) «پوروراوسه» از جمله «ریشی‌هایی» (Rsi) بود که به یاری خدایان نقش مهمی در از بین بردن داسیوها داشت. (همان: ۳۴۷) همچنین، داس اهریمنی‌ترین دیو ضد خدای بومی، به وسیله ایندرا و به یاری مینو (Manyu) کشته شد. (همان: ۳۳۴) در برخی از اساطیر نیز، هلاک داس و نجات گاوهای ماده به «تریت» از دیگر خدایان هندی نسبت داده شده است. (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: مقدمه/۷۹) در ارتباط با این دیو نیز، شاهد پیکرگردانی اسطوره‌ای هستیم، به طوری که گاوهای ماده مذکور در ریگ‌ودا به ارنواز و شهرنواز، دو دختر جمشید، بدل شدند که به دست ضحاک یا همان داس ریگ‌ودا در کاخ شاهی به اسارت درآمدند و به وسیله فریدون یا تریت ودایی نجات داده شدند. (بهار، ۱۳۸۱: ۳۱۱) همچنین، در شاهنامه می‌خوانیم فریدون با همراهی کاوه که می‌تواند شکل دگر دیس یافته مینو باشد، اقدام به برانداختن ضحاک کرد.

۴- وله

دیو دیگر ودایی که ضحاک می‌تواند جلوه‌ای از آن باشد، وله (Vala) نام دارد. این نام از دید واژگانی به معنی زیر زمین و زندان تاریک است و در سروده‌های ریگ‌ودا به عنوان دیو خشکسالی شناخته می‌شود. بنابر اسطوره‌های ودایی، ایندرا با کمک «انگرس»ها سلاح خویش را مانند خورشیدی که به دور چرخ می‌گردد، چرخانید و وله را کشت و گاوهای ماده را از بن غار نجات داد. (ریگ‌ودا، ۱۳۶۷: ۶۳) به نظر می‌رسد که دگر دیسی اسطوره‌ها در شاهنامه به این صورت باشد: ایندرا به فریدون بدل شده است و انگرس به کاوه آهنگر، گاوهای ماده به دختران جمشید و وله به ضحاک تغییر کرده‌اند.

۵- کانسه

همتای دیگر ضحاک در ریگ‌ودا، کانسه (Kansa) نام دارد. او فرزند «پاوانارکَهِه» (Pavanarekha)، ملکه قبیله «یاداوا» (Yadavas) است. با تأمل در اسطوره‌های مرتبط به تجلیات ویشنو، به نظر می‌رسد هفتمین تجلی ویشنو در هیأت کریشنا برای از بین بردن دیو کانسه به ظهور رسیده است. بر این اساس، «پاوانارکَهِه» ملکه شهر بزرگ «ماتوره» (Mathura) از سوی دیوی اهریمنی به نام «درومالیکا» (Drumalika)، که خود را به هیأت «اوگراسنه» (Ugrasena)، همسر پاوانارکَهِه، در آورده بود، فریب خورد و مورد اغوا قرار گرفت و پس از ده ماه کانسه متولد شد. کانسه اهریمنی بدکردار بود و حرمت پدرش را نگاه نمی‌داشت و کودکان را بی‌رحمانه از بین می‌برد و هنگام جوانی شهریار شکست‌خورده شهر «ماگادها» (Magadha) به نام جاراسنده (Jarasandha)، را وادار کرد دو دخترش را به همسری او درآورد. پس از آن، کانسه پدرش را از سلطنت بر کنار و پس از نشستن بر تخت پادشاهی نیایش ویشنو را تحریم کرد. او با جنگ و ستیز قلمرو فرمانروایی خویش را گسترش داد و خطاهای بسیاری را مرتکب شد. (ایونس، ۱۳۷۳: ۹۹-۹۸)

۶- ویشوروپه

آخرین و شاید مهم‌ترین دیوی که در ریگ‌ودا نزدیکی بسیاری به شخصیت ضحاک در شاهنامه دارد، ویشوروپه (Vishvaropa) است. او در این سروده‌ها با هیأتی بسان ضحاک با سه سر، سه پوز و شش چشم تصور شده است. ویشوروپه صاحب گله‌های اسب بسیاری است، هرچند که چون اژی‌دهاک روایات شاهنامه و اوستا لقب «بیوراسب» ندارد. ویشوروپه یکی از خدایان بدکار ودایی و پسر توشتری، صانع آسمان‌هاست که به دست ایندرا از پای درآمد. بنابر سرود یازدهم از ماندالای دوم در ریگ‌ودا، ایندرا، ویشوروپه را به جهت دوستی با تریت هلاک کرد.

جوه مشترک دیوهای ودایی و ضحاک شاهنامه

ضحاک که در اوستا و شاهنامه می‌بینیم، در زمره یکی از اهریمنان و دیوکردارانی است که به مقام شاهی دست یافته است و کانسه نیز، اهریمنی بدکار است که بر سرزمین ماتوره سلطنت می‌کرده است. در شاهنامه، ضحاک، پسر مرداس و در اوستا فرزند اوذگ اهریمن است. دیو

اهریمنی درومالیکا در ودا، در هیأت اوذگ در اوستا جلوه گر می شود و خوف و پرهیز یا وانارکبه، در شاهنامه در هیأت مرداس به چشم می آید. ضحاک و کانسه به دنبال عدم رعایت احترام در حق پدران خویش، تخت شاهی را تصاحب نمودند و حتی ضحاک شاهنامه پا پیش می نهد و به اغوای ابلیس، سبب مرگ پدر پرهیزگار خود می گردد. کانسه پس از نشستن بر تخت سلطنت، نیایش ویشنو را تحریم می کند و در زمان حکومت هزار ساله ضحاک نیز، سخن از نیکی، پنهانی صورت می گیرد و هر چیزی که اهریمنی است، در جامعه روایی می یابد. کانسه پس از جلوس بر تخت پادشاهی دو دختر شهریار ماگادها را مجبور به ازدواج با خود کرد و در شاهنامه نیز، ضحاک شهرناز و ارنواز، دختران جمشید را از روی اجبار به همسری برگزید. کانسه پس از خطاکاری های بسیار، به دست هفتمین تجلی ویشنو، یعنی کریشنا نابود گردید و ضحاک نیز، به دست فریدون در دماوند کوه با مسمارهای سنگین به بند کشیده شد.

افزون بر همسانی های روایی که میان ضحاک و کانسه دیده می شود، وجوه اشتراکی نیز، مابین شخصیت ضحاک و دیگر همتایان ودایی آن وجود دارد. یکی از این نقاط همسان، برخوردار بودن از هیأتی مشترک است. به این معنی که ضحاک وصف شده در اوستا که همان اژی دهاک است، همچون ویشوروپه و داسه ودایی با سه سر، سه پوز و شش چشم تصور شده است. نکته دیگر آنکه، همه آنها پدرانی مقدس داشتند. در میان دیوان ودایی، ویشوروپه پدري پاک و مقدس به نام توشتری داشت که یکی از خدایان بزرگ ودایی به شمار می رفت. در این اساطیر توشتری به عنوان صانع آسمان ها معرفی شده است. او خدای بزرگی است که هیچگاه خواستار غلبه بر انسان ها و خدایان نبوده و همواره از احترام و تقدس برخوردار است (ایونس، ۱۳۷۳: ۲۴-۲۳)، اما پدر ضحاک در شاهنامه مرداس معرفی شده که مردی گرانمایه و خداترس بوده و در داد و دهش مرتبه ای والا داشته است و در شمار قدیسان و پاکان بود. فردوسی شخصیت مرداس را اینگونه به تصویر کشیده است:

یکی مرد بود اندر آن روزگار	ز دشت سواران نیزه گزار
گرانمایه هم شاه و هم نیکمرد	ز ترس جهاندار، با باد سرد
که مرداس نام گرانمایه بود	به داد و دهش، برترین پایه بود
	(فردوسی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۴۳)

نقطه مشترک دیگر، گله‌های اسبی است که برای ضحاک و ویشوروپه تصور شده است. اسب در میان نژاد هند و اروپایی از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. آنها بسیاری از امور زندگی خود را با همین حیوان حل و فصل می‌کردند. در نتیجه، همواره نگاهی احترام‌آمیز به اسب داشتند و خود را با نام این حیوان می‌خواندند. هرچند که ویشوروپه چون ضحاک لقب بیوراسب ندارد. فردوسی در توصیف شخصیت ضحاک می‌گوید:

کجا بیوراسبش همی خواندند	چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار	بود بر زبان دری ده هزار
ز اسپان تازی به زرین‌ستام	ورا بود بیور که بردند نام

(همان، ج ۱: ۴۴)

وجه تشابه دیگر، اسارت و بندی است که در روایت‌ها وجود دارد. با توجه به سروده‌های ریگ‌ودا، وریترها و دیگر دیوان ساکن کوه‌های دوردست، گاوهای ماده شیرده‌ای را که مظهر ابرهای باران‌زا بودند، به اسارت خود درآوردند. از این رو، ایندرا یا تریت ودا و فریدون شاهنامه که شبی از او هستند، هر ساله به کوهستان می‌روند و این دیوها را می‌کشند و گاوهای ماده شیرده را از بند این دیوان رهایی می‌بخشند. دیوان یادشده در حماسه‌های اوستا و شاهنامه به صورت ضحاک و گاوهای ماده در کالبد دختران زیبای جمشید جلوه‌گر شده‌اند که پس از سال‌ها اسارت در نزد ضحاک با یاری فریدون یا تراتون، رهایی می‌یابند. فردوسی درباره این دوشیزگان می‌گوید:

دو پاکیزه از خانه جمشید	برون آوردند، لوزان چو بید
که جمشید را هر دو دختر بُدند	سر بانوان را چو افسر بُدند
ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن، به نام، ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان	بدان اژدهافش سپردندشان
پروردشان از ره جادویی	بیاموختشان کژی و بدخویی

(همان: ۵۰)

نتیجه‌گیری

برخی از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه شکل تکامل یافته خدایان کهن اقوام هندوایرانی هستند که در کتاب وداها از آنان یاد شده است. این خدایان پس از جدایی اقوام هندوایرانی بر اثر تحولات گونه‌گون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و به ویژه مذهبی، در کتاب دینی زردشتیان یعنی، اوستا به صورت ایزدان و شاهان درآمدند و پس از آن، در آثار حماسی، نظیر شاهنامه در هیأت پادشاهان و پهلوانان برجسته جلوه‌گر شدند. ضحاک تازی در شمار این شاهان است که می‌بایست اصل اسطوره‌ای او را در نغمه‌های مذهبی ریگ‌ودا جست. داستان ضحاک تازی، اسارت شهرناز و ارنواز، ظهور فریدون و رهایی این دو زن، ساخته و پرداخته اوضاع اجتماعی نیاکان کهن هندوایرانی و تأثیر شرایط جوی بر پیشبرد اقتصاد کشاورزی و دامپروری مردم آن روزگار است. شرایط نامساعد آب و هوایی، خشکسالی و وجود ابرهای باران‌زا در نزد این اقوام به صورت اسطوره دیوان خشکی، اسارت گاوهای ماده و ظهور تریث و ایندرا یعنی رفع‌کنندگان خشکسالی و اسارت، جلوه‌گر شده است. پس از آنکه زردشت ظهور کرد و جهان‌بینی یکتاپرستانه او فراگیر شد، به واسطه آن، دگردیسی‌های فراوانی در اسطوره‌های هندوایرانی رخ داد و دیوان حاضر در ودا به صورت ضحاک یا اژی‌دهاک سه‌پوز در کتاب اوستا ظاهر شدند و گاوهای ماده به صورت سنگهوک (Sanghvak) و ارنوک (Arenavak) درآمدند و تریث و ایندرا در ظاهر تراتنون یا فریدون متبلور شدند. سده‌ها بعد در اثر گذر زمان و افزایش خردگرایی در سطح جامعه ایرانی و داستان‌پردازی‌ها و نغمه‌سرایی‌های گوسان‌ها، پیکرگردانی‌هایی در این اسطوره‌ها صورت گرفت و در متون حماسی از جمله شاهنامه فرزانه طوس به شخصیت‌هایی چون ضحاک تازی، فریدون، شهرناز و ارنواز بدل شدند. در حالی که هوقتی این اسطوره‌ها با اسطوره‌های حاضر در وداها مقایسه می‌شوند، می‌توانیم بگوییم اگرچه در ظاهر شاهد دگردیسی‌هایی بوده‌ایم، اما در بن‌مایه این اسطوره‌ها از یک ریشه هستند.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اردستانی رستمی، حمیدرضا، (۱۳۹۴)، «اسطوره‌های ایرانی؛ برآیند دگرگونی‌های اجتماعی و جغرافیایی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال یازدهم، شماره ۴۰، از ص ۳۵ تا ص ۷۳.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۵)، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۳- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، «تحوّل اسطوره‌های ایرانی»، ارائه شده در: مجموعه مقالات گستره اسطوره، چاپ دوّم، تهران: هرمس، از ص ۱ تا ص ۲۶.
- ۴- ایونس، ورونیکا، (۱۳۷۳)، *اساطیر هند*، ترجمه فرّخی و باجلان، تهران: اساطیر.
- ۵- بویس، مری، (۱۳۸۸)، *آیین زرتشت*، ترجمه ابوالحسن تهامی، چاپ سوّم، تهران: نگاه.
- ۶- بهار، مهرداد، (۱۳۸۱)، *از اسطوره تا تاریخ*، گردآوری و ویراستاری از ابوالقاسم اسماعیل-پور، چاپ سوّم، تهران: چشمه.
- ۷- پورداوود، ابراهیم، (۲۵۳۶)، *یشت‌ها*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸- جلالی نائینی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، *هند در یک نگاه*، تهران: شیرازه.
- ۹- جلالیان چالشتی، محمدحسن، (۱۳۹۳)، «از توشتر ودایی تا مرداس شاهنامه»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۴، شماره ۲، از ص ۱۳ تا ص ۳۱.
- ۱۰- دورکیم، امیل، (۱۳۸۳)، *صور بنیانی حیات دینی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ دوّم، تهران: مرکز.
- ۱۱- دومزیل، ژرژ، (۱۳۸۳)، *سرنوشت جنگجو*، ترجمه مهدی باقی و شیرین مختاریان، تهران: نشر قصّه.
- ۱۲- ذبیح‌نیا عمران، آسیه و اکبری، منوچهر، (۱۳۹۲)، *تراژدی در اساطیر ایران و جهان*، چاپ اوّل، تهران: سخن.

- ۱۳- عناصری، جابر، (۱۳۹۰)، *شناخت اساطیر ایران بر اساس طومار نقالان*، چاپ دوم، تهران: سروش.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، *شاهنامه*، به کوشش و زیر نظر دکتر سعید حمیدیان، چاپ دوازدهم، تهران: قطره.
- ۱۵- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، *نامه باستان*، تهران: سمت.
- ۱۶- *گزیده سروده‌های ریگ‌ودا* (قدیم‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو)، (۱۳۶۷)، به تصحیح محمد رضا جلالی نائینی، تهران: نقره.
- ۱۷- مدرّسی، فاطمه، (۱۳۸۷)، «آب در باور ایرانی»، مجله مطالعات ایرانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۷، شماره ۱۳، از ص ۲۰۹ تا ص ۲۲۸.
- ۱۸- واحد دوست، مهوش، (۱۳۷۹)، *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، تهران: سروش.
- ۱۹- هینلز، جان، (۱۳۸۵)، *اساطیر ایران*، ترجمه محمدحسین باجلان فرّخی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.

Archive of SID